



روایت فتوح

تأملی بر هفت سال ریاست شریف

صفحه ۲

مقدمه

غرور انگیز، جذاب، شیک و دوست داشتنی. واژه‌ی رئیس را اغلب دوست دارند و صندلی ریاست برای خیلی‌ها آرزوست. آن قدری کاریزمای کلمه بالاست که گاه افراد، بسیاری از مزیت‌ها را در خصوص موارد دیگر نادیده می‌گیرند تا چنین شاخصی را کنار اسم‌شان بیک بکشند. حال باید گفت که این ریاست چیست که عالم همه دیوانه‌ی اوست. هنگامی که بدنه‌ی ریاست را کالبدشکافی می‌کنیم متوجه توده‌ی عظیمی به نام مشغله می‌شویم که درمان آن فقط و فقط دغدغه‌مندی است. ممکن است که در ظاهر یک کلمه باشد، ولی همانند نام افراسیاب کوه را آب می‌کند و آسایش را از روح و جسم انسان می‌دزد. عده‌ای به اشتباه این توده را با توده‌ی سرطانی اشتباه می‌گیرند و معتقدند که با استراحت مطلق درمان می‌شود. همان‌طور که یک نمونه‌ی عجیب الخلقه‌ی هشت ساله هم در کشور دیدیم. اما حالا ما با فضای خودمان فعلاً کار داریم. به خانواده‌ای که داخلش هستیم؛ خانواده‌ای به اسم دانشگاه که همانند سایرین یک بزرگ دارد، یک تصمیم‌گیرنده، یا بهتر بگوییم یک رئیس. شاید برای شما سوال شده باشد که با توجه به آن که رئیس، بالاترین مقام یک دانشگاه است، چه قدر در تصمیمات سهم دارد؟ چه مقدار دانشجو را در تصمیماتش دخیل می‌کند و نظر آن را دربر می‌گیرد؟ یا آیا دخالت پشت پرده ای وجود دارد؟

اگر بتوانیم نظرات ریاست یک دانشگاه را خوب تحلیل کنیم، تا حد زیادی جایگاه آن دانشگاه را در جامعه هم تحلیل کرده ایم. این که دانشگاه درست جلو می‌رود یا اصلاً سرچاپش هست یا نه؟ در کنار این مسائل ناخنکی هم به سیستم اداری دانشگاه می‌زنیم تا آشنایی نسبی‌ای پیدا کنیم. در این شماره سعی داریم گل مطالب را به رابطه‌ی بین این خانواده و هد آن یعنی رئیس دانشگاه بپردازیم و چالش‌های مختلفی را زیر و رو کنیم. البته میزبانی این شماره فقط به این بحث ختم نمی‌شود و جرعه‌ای از سیاست و اقتصاد و اندیشه هم در کنار هم می‌نوشیم.

• امیرعلی کتیرایی، ۹۸ عمران

در این میدان می‌خوانیم

کمپانی-دانشگاه‌ها

صفحه ۴

گفت‌وگویی با چامسکی درباره تجاری‌سازی آموزشی

مرثیه ای برای یک رویا

صفحه ۷

نگاهی به صد اوسیمو آنچه نیست

سرویس سیاسی

صفحه ۱۰

کرسنت، جهاد تبیین و مختصری با سرداران سپاه

یک تهران محرومیت

صفحه ۱۳

گزارشی از حضور گروه جهادی در بیمارستان فیروزگر

اندیشه در بحران

صفحه ۱۴

به بهانه درگذشت علامه حکیمی و علامه حسن زاده

روایت فتوح

پیرامون رئیس دانشگاه صنعتی شریف

دانشگاه جدی است، ما را به این پرسش وادار می‌کند که حوزه ریاست چه آسیب شناسی علمی انجام داده و بنابر همان آسیب شناسی، چه عملکردی داشته است. و البته مهاجرت نخبگان، که از درد های کهنه ای است که گویی همه بر پنهان کردنش به اتفاق نظر رسیده ایم!

● شریف فقط کلاس نیست!

ناحیه نوآوری، پژوهشکده‌ها و شرکت‌هایی که بار ارتباط با صنعت دانشگاه را به دوش گرفته‌اند، اینها هم از بی‌راهبردی و محافظه کاری مسئولان دانشگاه کم‌ضرر ندیده‌اند. هنوز معلوم نیست نسبت ناحیه نوآوری با مسائل جدی مملکت چیست؟ چرا نقش اساتید و مقاله‌ها و کارهای علمی ایشان در ناحیه نوآوری کم‌رنگ است؟ نهاد واسط که علم تولید شده در دانشگاه را به صنعت برساند کجاست؟ آیا خود دانشگاه باید وظیفه بی‌زیس در ابعاد خرد را هم برعهده داشته باشد؟ چرا اساتید زیادی ترجیح می‌دهند کار صنعتی خود را بیرون از دانشگاه پی‌گیرند؟ آیا دانشگاه نباید فعالانه برای صنایع حیاتی کشور برنامه‌ریزی کند و پیش قدم بشود برای ارائه راهکار؟ علت رخوت پژوهشکده‌ها چیست؟ چرا دوره علمی برگزار نمی‌کنند؟ چرا جذب دانشجو ندارند؟ چرا در شورای دانشگاه حضور ندارند؟ چرا پژوهشکده‌ها در حاشیه هستند در حالی که حرکت به سمت علوم و رشته‌های جدید و ایجاد فضاهای بین رشته‌ای، از پژوهشکده‌ها می‌جوشد. و سوالات بی‌جواب دیگری درباره ملحقات شریف از آقای رئیس.

● فضای آموزشی؛ طبق روال به شدت معمولی

شاید دلیل رخوت آموزشی و پایین آمدن رتبه شریف در این چند سال، خلأ ایده و خلاقانه و حرکت های رو به جلو در زمینه آموزش باشد. در حالی که نبودن فضای میان رشته‌ای و پیوند نخوردن

اما از اهم ویژگی های شخصیتی که رئیس شریف باید داشته باشد و لازمه حل مشکلات چندوجهی دانشگاه است. همین چندوجهی بودن است. چه از لحاظ درونی و احاطه آقای رئیس به حوزه‌های سیاستگذاری، فرهنگ، علم و فناوری و چه از لحاظ ارتباط حاکمیتی و شناخته شده بودن در پهنه‌ی صنعت و سیاست کشور. که این چند بعدی بودن لازمه اثرگذاری است. که قاعدتاً یک استاد سنتی دانشکده برق که وجهی علمی غالبی دارد، از آن بی بهره است.

بحث حول شخصیت رئیس دانشگاه است. فضای دانشگاه با آن شور و حرارت، رئیسی را می‌طلبد که حداقل در حضور بچه‌ها چندباری خوابگاه رفته باشد و با بچه‌ها در صحن عمومی دانشگاه تخاطب داشته باشد. آقای رئیس باید خیلی بهتر از این‌ها از ظرفیت نخبگانی که دور و برش ریخته بودند، استفاده می‌کرد. برای تصمیماتی که مربوط به خود آنهاست. که ظاهراً در شریف گوهر نایابی شده این در میان دانشجویها بودن!

● مهاجرت، اعتیاد، افسردگی!

کم نبودند خانواده‌هایی که با هزار امید و آرزو، جوان خود را راهی «ام آی تی» ایران کردند و چندی بعد با انبوهی از مشکلات روحی، روانی و جسمی رو برو شدند و درگیر با مسائلی که از نگاه بیرونی به دانشگاه پیدا نیست. اینکه مسئله

خودکشی جدی است، اعتیاد جدی است، مشکلات روحی و عاطفی در

«چرا الان؟ بعد از هفت سال آمده‌اید و درباره رئیس دانشگاه صحبت می‌کنید؟ کجا بودید تا الان؟» انسان بهتر است در مقابل کلام حق سکوت کند و قصور خودش را با ابراز شرمندگی جبران کند و این موقفی است که باید شرمنده بود. نویسنده و خواننده؛ همه ما باید شرمنده باشیم. چرا که در مورد یکی از حساس ترین مسائل مان، یعنی حوزه ریاست دانشگاه شریف ورود نکردیم و حرف نزدیم و سؤال نپرسیدیم. در حالی که هفت سال از بهترین فرصت‌ها در اختیار چنین امری می‌توانست قرار بگیرد. شاید نقطه شروع همه مشکلات و کاستی‌ها، چه ما و چه دکتر فتوحی همین است: علاقه بیش از حد به حالت «اتوپالیوت».

● تحول خواه یا امتداد دهنده وضع موجود؟

شاید مهمترین نقد عملکرد دوران فتوحی، معمولی بودن، قابل پیش‌بینی بودن و راهبرد تحول خواهانه نداشتن است. درست است که دانشگاه سند راهبردی دارد، اما سندی که اولویت‌بندی ندارد و بخش خوبی از آن، شاخص‌گذاری و ارزیابی است، بیشتر شبیه شوخی خواهد بود. برنامه تحولی واضح و زمان بندی رسیدن به آن، جوهره یک سند راهبردی است. در غیر این صورت می‌شویم همان آدم های معمولی که در همه زمینه‌ها می‌خواهند کمی پیشرفت کنند! در موقفی هستیم که باید بین برنامه‌ها و اهداف خوش رنگ و لعاب، تعدادی را انتخاب و بقیه را کنار بگذاریم. بدون تعارف!

● شخصیت یک رئیس دانشگاه؛ آنچه بود و آنچه نیست.

قطعاً یکی از نقاط مثبت و وجه تمایز دکتر فتوحی به‌کارگیری خرد جمعی در لایه اطرافیان است. حضور پررنگ همکاران دکتر فتوحی در تصمیم‌گیری‌ها و واگذار شدن امور به مشاوران و معاونان، مانند دکتر افشین، دکتر آراستی و دکتر سیم‌چی، راهنمای ماست تا قضاوت دقیق تری از شخص رئیس دانشگاه داشته باشیم.



صدای استاد

در گروه فلسفه علم چه میگذرد؟

مدتی پیش بود که آقای دکتر جعفر آقایانی در نامه ای خطاب به بسیج دانشجویی، از ظلمی که در گروه فلسفه علم در حقیقت شده بود (به تعبیر خودش) گلایه داشت و درخواست داشت تا این مسئله را پیگیری کنیم. این استاد با سابقه‌ی گروه فلسفه علم، گلایه‌های فراوانی پیرامون مدیریت دانشگاه و معاونت آموزشی و به خصوص رئیس این گروه دارد. وظیفه میدان انقلاب، پیگیری این ماجراست. و در آینده ای نزدیک گزارش پیگیری و سوال ما از گروه فلسفه علم در کانال میدان انقلاب قرار خواهد گرفت. در ادامه خلاصه ای از نامه‌های اعتراضی دکتر آقایانی را مرور می‌کنیم.

« اینجانب تصریح می‌کنم که هرگز در هیچ جلسه‌ای در این باره شرکت نکرده‌ام و اصولاً اشخاص داوطلب جذب را نمی‌شناسم و اسامی آنها را هم در همین چند روز اخیر شنیده‌ام. بنابراین جعل اسم و امضای خود را به شدت محکوم می‌کنم و در صورتی که شما به این کار مخالف قانون و دین و خالق ربیب گروه رسیدگی نکنید و این شخص خاطی را مورد مواخذه قرار ندهید، ناگزیرم شخصاً از او به وزارت علوم و یا دیوان عدالت اداری شکایت کنم. »

« سخن آخر اینکه دانشگاهی که باید محل دانش و اخلاق باشد چرا جای خود را به توطئه و دسیسه علیه کسی که به جز خدا کس دیگری را ندارد داده است؟ آیا آن مردمان لا مذهب غربی هم مانند شما و همکارانتان رفتار می‌کنند؟ »

« در ترم جدید هم علیرغم درخواست رسمی برای برپایی کلاس‌هایم، رئیس گروه، یکی از درس‌های مرا، به شخص دیگری از بیرون دانشگاه داده است، تا سناریوی دیگری را برای قطع مجدد حقوقم فراهم آورد »

● جعفر آقایانی

دانشگاهی که زمانی بودجه قرارداد صنعتی آن با بودجه دولتی‌اش برابری می‌کرده، چرا تغییر رویکرد داده و دست خودش را بسته؟ البته که ابهام و عدم شفافیت در این زمینه اجازه قضاوت و نمره دادن به عملکرد ریاست را گرفته است. و اما فرهنگ؛ سوال اینجاست که در دوران دکتر فتوحی، جریان فرهنگی از دانشگاه به جامعه سرازیر بوده، یا این فضای فرهنگی جامعه است که دانشگاه را رام و مطیع خودش کرده؟ آیا دانشگاه دکتر فتوحی، مبدا تحولات کشور بوده؟ یا از آرمان خواهی و عدالت‌طلبی تهی شده و استاد و دانشجو و مدیر و کارمند، طریق منفعت‌گرایی را برگزیده‌اند؟ چرا با وجود این همه کانون و تشکل و گروه‌های مختلف با عقاید متفاوت و جهان‌بینی‌های متضاد، رخوت فرهنگی در شریف بیداد می‌کند؟ شاید در نگاه اول، علت این ماجرا، اتمسفر تربیتی ماقبل دانشگاه و اوضاع معیشتی مردم باشد. شاید بسته بودن و بها ندادن به دانشجو و دانشگاه از لایه دولت و حاکمیت باشد. شاید دخالت‌های بیجا و سنگ‌اندازی‌های نهاد امنیتی باشد. اما هر چه که هست رئیس دانشگاه در شکستن این قفل فرهنگی باید خود را به آب و آتش بزند! باز برمی‌گردیم به همان ویژگی‌های مزین بودن و محافظه‌کار نبودن رئیس، که از نان شب واجب‌تر است. فرهنگ در شریف فراتر از معاونت فرهنگی است. در بطن کلاس‌ها و مجازی شدن‌ها و ارتباط هاست و برآمده از فضای فرهنگی اساتید. برای اساتید چه برنامه‌ای داشتیم؟ و مهم‌تر از آن، آیا برای هر برنامه و توسعه‌ای در دانشگاه، پیوست فرهنگی در نظر گرفته بودیم؟ و اما سیاست؛ رویکرد سیاست‌زدایی و جدایی دانشگاه از امر سیاسی، در وهله اول از وزارت علوم سرریز می‌کند. اما باز هم امان از نداشتن برنامه فعالانه از طرف مسئولان دانشگاه و عدم اثربخشی در بحران‌های سیاسی اجتماعی و بی‌چون و چرا تسلیم شدن دانشگاه! چرا که دانشگاه مغز است. دیده‌بان و مسئول مقابله با عوام فریبی‌ها و شبه‌علم‌ها و حرف‌های بی‌اساس و ریل‌گذاری‌های اشتباه و هر آن چیزی که حاکمیت تصمیم می‌گیرد. همان مودن جامعه. همان مبدا همه تحولات. دانشگاه صنعتی شریف که نباید برای زنده ماندن دست و پا بزند! او باید روح تازه به جامعه‌اش بدمد.

اما دانشگاه ما هنوز زنده است و این آغاز راهی دشوار برای رئیس جدید.

● سید مرتضی محمودی، ۹۸ برق

رشته‌های مختلف با یکدیگر، ما را از دنیا عقب انداخته. ایده‌هایی از قبیل تأسیس دانشکده‌های جدید، مثل علوم شناختی و مهندسی پزشکی و آزمایشگاه‌های مشترک بین دانشکده‌ها و رفتن به سمت تجمیع علوم و دوره‌های نزدیک به هم در دانشکده‌ها، در دانشگاه ما آنچنان رونقی که باید را ندارد. باز همان مسئله تحول خواه بودن و حاضر به هزینه دادن رئیس دانشگاه! آنهم در موقعیتی که غالب اساتید، به دنبال حفظ وضع موجودند و تغییرات زیربنایی را پس می‌زنند. و اینجاست که آقای رئیس باید خلاف اراده شورای دانشگاه و جمعیت اساتید، تصمیم بگیرد و هزینه بدهد.

یکی دیگر از چالش‌ها کرونا بوده و هست. آیا آموزش دانشگاه قبل و بعد از پاندمی، تفاوت خواهد کرد؟ آیا هیچ استفاده‌ای از تجربه کرونا و مجازی شدن در زمان حضوری شدن خواهیم داشت؟ امیدواریم. اما در همین دوره هم تنها ایده خلاقانه به کار بردن اسکای روم بود. نه تلاشی برای تعاملی‌تر کردن نه راه‌حلی برای بی‌اعتبار شدن نمره‌ها و نه چاره‌اندیشی برای آزمایشگاه‌های بریاد رفته و فضای حضوری دانشگاه. انگار امر، واگذار شده است تا هر استادی و هر دانشکده با هر سلیقه و شکلی که صلاح می‌داند عمل کند و نظارت آموزشی یعنی کسک، اصلاً چرا نباید نهادی متصدی امر نظارت بر فضای آموزشی باشد؟ نه با کارکرد معاونت آموزشی فعلی بلکه آینده‌پژوه و ارزیابی دقیق باشد تا بتوانند تصمیمات تحولی بگیرد و فضای آینده رشته‌ها رصد کند تا در صورت نیاز تغییر دهد و یا مسئله محور و بومی سازی کند. بتواند برای اساتید دوره آموزشی برگزار کند و راه‌های تدریس و تربیت را آموزش دهد. مرکزی برای تحقیق و توسعه در دانشگاه، که به شیوه‌های جدید آموزش یا مدل‌های جدید ارزیابی فکر می‌کند.

مرکزی که حتی نحوه قرارداد اساتید را ارزیابی کند. ببیند مدل قرارداد پیمانی با اساتید و شیوه جذب فعلی مطلوب است یا خیر. شیوه‌ای که می‌گوید اگر مقاله دادی که هیچ، وگرنه در شریف جایی نداری!

● و اما پول، فرهنگ و سیاست

موفقیت دکتر فتوحی در زمینه به کارگیری از خیران و فعال کردن ظرفیت بنیاد حامیان، غیر قابل انکار است. همچنین در جذب سرمایه از معاونت علمی ریاست جمهوری و نهادهای حاکمیتی. اما سوال اینجاست که از تمام ظرفیت‌های جذب سرمایه استفاده کرده‌ایم؟

کمپانی-دانشگاه‌ها

گفت و گویی با چامسکی درباره تجاری سازی آموزشی



کارگرفتنشان در شرکت‌های مختلف و دادن بهای کم در ازای کار زیاد اعتراض می‌کنند. منطق انعطاف‌پذیری (انعطاف پذیرکردن به این معناست که استخدام و اخراج افراد آسان‌تر شود و سود و کنترل به حداکثر خود برسد. انعطاف‌پذیری در اصل خوب است، اما ایده آن فقط تبدیل به ابزاری شده است تا نیروی کار را کنترل کند و بر آن سلطه داشته باشد.) در اینجا خود را به خوبی بروز می‌دهد. اینکه چرا توانایی استثمار دانشجویان فراهم می‌شود؛ دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد. اما مهم‌ترین دلیل آن بنگاه تجاری شدن دانشگاه است، که از این طریق متولیان مراکز علمی می‌توانند مسیر آینده ی دانشجویان را در انحصار خود بگیرند و این اعتراضات به وجود بیاید.

بروز سوم: رقابت شدید آموزشی، شهریه‌ی سرسام‌آور و غیرسیاسی کردن دانشجویان او می‌گوید «چطور باید به جوانان تعلیم داد؟ راه‌های بسیاری وجود دارد: یک راه این است که آن‌ها را زیر بار بدهی شهریه های دانشگاه لِه کنی» اما چامسکی درباره ی رقابت درسی سکوت پیشه کرده‌است. اما منطقی که بیان می‌کند در اینجا نیز دیده می‌شود. معروف است که دروس سرویس، برای زهر چشم گرفتن از دانشجو است. زهر چشم گرفتن، ترجمه‌ی دقیق القای ناامنی برای تثبیت فرهنگ مدنظر کارفرماست. ایجاد حس ناامنی موجب می‌شود احتمال اعتراض فرد کم شود، اصطلاحاً مطیع شود و این فرهنگ را

در دانشگاه صنعتی شریف مواجهیم با اصطلاح «اساتید مدعو». این عبارت را نمی‌توان تماماً نماینده‌ی واژه اساتید حق التدریس دانست اما شمه‌هایی از همان منطق اینجا نیز در جریان است. اساتید مدعو، حداقل دو سال با حقوق به نسبت بسیار پایین باید تدریس کنند تا بتوانند عضو هیئت علمی شوند. البته برای برخی از دروس مانند آشنایی با مبانی برنامه نویسی، به اتم وجه از استاد حق التدریس استفاده می‌شود. البته این چالش در باقی دانشگاه‌های کشور (مانند آزادها و علوم پزشکی‌ها) به صورت بسیار حادثری وجود دارد.

بروز دوم: دانشجو؛ نیروی کار ارزان قیمت او اینطور می‌گوید: «استفاده‌کردن از نیروی کار ارزان و آسیب‌پذیر، سابقه‌ای به درازای عمر بنگاه‌های خصوصی دارد و اتحادیه‌ها و سندیکاها در واکنش به همین مسئله تشکیل شده‌اند. در دانشگاه، کارکنان حق التدریسی و دانشجویان مقاطع عالی، همان نقش نیروی کار ارزان و آسیب پذیر را دارند. هزینه این اقدامات را باید دانشجویان و افرادی بپردازند که در این مشاغل آسیب‌پذیر فعال‌اند و زندگی آن‌ها وابسته به آن است. باین‌حال، این یکی از ویژگی‌های استاندارد جامعه تجارت محور است که هزینه‌ها را بر دوش مردم می‌اندازد. در واقع، اقتصاددانان به‌نحو تاکتیکی در این مسئله سهم دارند.»

اگر در توییتر فعالیت داشته باشید، می‌بینید که بعضاً دانشجویان از روند به

منطق کسب و کار، در دانشگاه حاکم خواهد شد. و منطق کسب و کار «ناامنی بیشتر کارکنان» را می‌پسندد. این دو جمله شاید بنای سخنرانی نوام چامسکی - فیلسوف، زبان‌شناس، تاریخ‌دان و منتقد سیاسی اجتماعی - در جمعی از اساتید دانشگاه‌های آمریکاست. در این سخنرانی چامسکی تلاش می‌کند تحلیلی از وضعیت آموزش عالی تجاری ارائه کند.

چامسکی در جمع اساتید و دانشگاهیان آمریکایی صحبت می‌کند؛ اما شاید بتوان دانشگاه صنعتی شریف، و البته روند پیش روی آموزش عالی در ایران را به مثابه یک پرسش، پیش روی چامسکی قرارداد.

هرچه کارکنان وضعیت ناامن‌تری داشته باشند، جامعه سالم‌تر خواهد بود

او در تمام این سخنرانی می‌خواهد نشان دهد منطق تجارت و نئولیبرالیسم، چگونه خود را در آموزش عالی بروز می‌دهد.

بروز اول: استخدام هر چه بیشتر اساتید حق التدریسی

مدل استخدام تجاری کمپانی‌ها به‌گونه ای طراحی شده است که هزینه نیروی کار را کاهش دهد و در عوض، بهره‌کشی از نیروی کار را افزایش دهد. حال، استخدام اساتید حق التدریسی نیز بر اساس همین منطق است. زیرا متولیان کمپانی -دانشگاه‌ها دنبال نیروی کم‌هزینه‌تر و البته آرام و بی‌چالش هستند. او ادعا می‌کند که: «استخدام موقت، کلاً در دوران نئولیبرال‌ها افزایش می‌یابد و دانشگاه‌ها نیز از این قضیه مستثنی نیستند.»

تربیت بودن، مسئله‌اش بهره‌وری اقتصادی شده‌است. او می‌گوید اکنون در غالب دانشگاه‌های جهان، سندیکاهاى دانشجویی در نقاط تصمیم‌گیری دانشگاه نماینده دارند؛ لکن جای تاسف است، که در دانشگاه صنعتی شریف دانشجویان در تصمیم‌گیری‌های کلان دقیقاً کوچک‌ترین نقشی ایفا نمی‌کنند. و دانشجویان تماماً عنصر کنترل‌شونده هستند. این به خوبی نشان از طبقاتی شدن افراد مشغول در دانشگاه است.

اما در پایان، سؤالی همچنان باقیست: در غالب این ویژگی‌ها دانشگاه شریف مانند یک کمپانی-دانشگاه عمل می‌کند؛ اما چرا نتایج یک دانشگاه تجاری در داخل کشور مشاهده نمی‌شود؟

● محمد طه علینژاد، ۹۷ عمران

بایستی دموکراسی متعادل‌تری می‌داشتیم. حوزه عمومی باید منفعل و دل‌مرده می‌شد. دغدغه خاص لیبرال‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس بود. به نظر آن‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس وظیفهٔ تعلیم را به خوبی انجام نمی‌دادند و فعالیت‌ها و جنبش‌های اجتماعی نیز گواهی بر این مسئله است. (جنبش حقوق سیاهپوستان، جنبش ضدجنگ، جنبش فمینیستی، جنبش زیست محیطی) جوان‌ها به خوبی شست‌وشوی مغزی نشده بودند!

روز چهارم: بروکراتیک‌شدن مدیریت دانشگاه

«افزایش شدید لایه‌های مدیریتی و بروکراتیک، دانشگاه را به صنایع خصوصی شبیه کرده است.»

کنترل، نیازمند طبقه‌ی کنترل‌کننده است و بروکراسی ارتباط میان این دو طبقه. به عقیده‌ی چامسکی هنگامی که بروکراسی زیاد می‌شود، یعنی دانشگاه شکل بنگاه به خود گرفته و جای محیطی برای تعلیم و

پذیرد. این جوشدید رقابت درسی و سالی هم برای تثبیت دارد. مانند اپلای، امتیاز کردیت و...

«غیرسیاسی» شدن دانشجویان البته مورد پذیرش طبقه‌ی حاکم است که با همین فرهنگ دانشگاه هم‌راستا است. طبقه‌ی حاکم می‌پسندد که دانشجویان نتواند به مسائل اجتماعی بپردازد تا طرح‌های خود را پیش ببرد. البته چامسکی به این مسئله اشاره می‌کند: «به نظر آن‌ها، دموکراسی بیشتر از حد لازم وجود داشت. در دههٔ ۱۹۶۰، «گروه‌های دارای منافع خاص» بر دولت و جبهه‌های سیاسی فشار بی‌امانی وارد می‌کردند تا بتوانند حقوق خود را استیفا کنند، اما آن‌ها منافع کمپانی‌ها و بخش خصوصی را فراموش کرده بودند. نباید فراموش کنیم که منافع این گروه، «منافع ملی» است. کمپانی‌ها قرار است دولت را اداره کنند؛ به همین خاطر، لیبرال‌ها ترجیح دادند راجع به آن‌ها سکوت کنند. اما «گروه‌های دارای منافع خاص» داشتند مشکل ایجاد می‌کردند و ما

عکس‌نگاره



نمایی از دانشکده برق دانشگاه صنعتی شریف | ساعت ۳:۰۰، یامداد دوشنبه ۱۹ مهر

گفتگو با استاد

دانشگاه و چالش‌های پیش‌رو

شریف از زبان استاد دانشکده هوافضا، دکتر ملائک

یکسری کارها انجام می‌شود که به بعضی‌ها بفهمانند باید بروی. به من استاد. به بعضی از دانشجویان. من زمانی که در آمریکا بودم نزدیک به سه هزار دلار در ماه می‌گرفتم. چرا باید الان با ماهی پانصد دلار به عنوان فول پروفیسور کار کنم؟ اما این دلیل نمی‌شود که چون وضع من خوب است حرفی نزنم. خیلی هاهم در همین دانشگاه هستند که به همین مبلغ راضی هستند و صدای‌شان هم در نمی‌آید. آقای فتوحی از نظرم هفت سال در این دانشگاه کار خاصی نکرد. حالا بیاییم و بگوییم عوضش کنید. حالا عوضش هم کردیم، آیا مشکلات درست می‌شود. اصلاً عمده‌ی مشکلات با جابه‌جایی ریاست انجام می‌پذیرد؟ چرا همه راضی هستند؟ خوب به خاطر این که تقریباً کاری از آنها خواسته نمی‌شود. این‌جا از من می‌خواهند که درس بدهم. من کارم را می‌کنم، ولی دانشجو می‌فهمد یا نمی‌فهمد؟ اصلاً برای بعضی از آقایان این مسئله مهم نیست. همه فقط مدرک را می‌خواهند. من هم می‌بینم کسی به من کاری ندارد شروع می‌کنم از یک کتاب درس دادن. یک تعادل به درد نخوری ایجاد شده است. چگونه می‌شود این تعادل را به هم زد؟ دانشگاه باید وارد عمل شود. تا ما اساتید حرفی را به پروژه‌های یا نقدی را به روندی در کشور وارد می‌کنیم سریعاً بی‌توجهی خودشان را به ما می‌فهمانند. عده‌ای نمی‌گذارند دانشگاه وارد مسائل شود. عده‌ای با فلسفه‌ی مذهبی، مردم را تحقیر می‌کنند و اصلاً حاضر نیستند پاسخگو باشند. تئوری می‌گویند سیستمی که سعی می‌کند خودش را حفظ کند، متلاشی می‌شود. زمانی که در سیستم چیزی از سرجایش خارج شده باید برگردانی آن را سرجایش و این خون و خون‌ریزی می‌خواهد. جاسوس از کجا پیدا می‌شود؟ از آن جایی که با این قیمت دلار، خیلی‌ها را می‌شود با صد دلار خرید. ما کشوری هستیم که قطعاً دشمن داریم و از این بابت در حال لطمه خوردن ایم. چرا شخصی با مقام بالا در سپاه پاسداران می‌آید و جلوی تریبون تلویزیون از کوانتوم سخن می‌گوید؟ مشاورانش جاسوس نیستند؟ من خودم برای پروژه‌های ملی بسیار تلاش کرده‌ام. اما متوجه شدم داخل یک بازی ای بیش‌تر نیست. علت این است که دانشگاه نباید وارد بازی شود. والسلام.

● امیرعلی کتیرایی، ۹۸ عمران

طرح سوال می‌کند. نه این که جواب بدهد. فرق رییس خوب و بد از نظر شما؟ رییس خوب به شما یک برنامه می‌دهد و نقشه‌راه. برای دانشگاه و دانشجویان برنامه‌ریزی می‌کند و هدف‌گذاری انجام می‌دهد. دراصل، هدف‌گذاری‌ای که درکی از آن باشد. هم من استاد و هم شمای دانشجو. نه هدفی که فقط و فقط برای شوق باشد. به عنوان مثال بیاییم و فقط مقاله تولید کنیم و هدف اصلی مان این باشد. رئیس خوب برای حل مشکل به شما یک راه‌حل می‌دهد ولی رئیس بد برای شما دروغ‌ریف می‌کند. به عنوان مثال می‌آید و می‌گوید که فلان برنامه را انجام می‌دهیم و وقتی که از زمان موعد آن بگذرد و سراغ آن برنامه‌ها را بگیریم، استدلال‌های باطلی در خصوص انجام ندادن می‌آورد.

مهم‌ترین سوال در زمینه‌ی دانشگاه چیست؟

پایداری نظام، مهم‌ترین سوال یا چالش است. من معتقدم نظامی دارای صلاحیت است که عدالت را در معاش مردم برقرار کند. من همیشه سوال این بوده است که آیا شریف خوب هست یا بد؟ اگر خوب هست چرا گسترش نمی‌دهند یا اگر بد هست چرا آن را نمی‌بندند. حدود بیست و پنج سال است که شریف در همین ابعاد مانده است. چرا پس اگر شریف جای مناسب و محلی برای رشد تفکر و پرورش ذهنی جوانان است آن را در این چندساله مثل یک آب باریکه تغییر نمی‌دهند. به عنوان مثال اکنون دلار در حال بالا رفتن است و حقوق من در حال پایین آمدن. بحث من این‌جاست که اصلاً یک عده را می‌خواهند یا نه؟ اگر قرار است دانشگاه محل نخبه‌یابی باشد که نخبه‌ها را پیدا کنیم و بعد زمینه‌ی خروج آن‌ها را از کشور فراهم کنیم، این‌گونه نمی‌شود.

اصلاً با عوض شدن آدم‌ها، تغییری ایجاد می‌شود؟ این سوال، مربوط به سیستم است. آدم‌ها ابتدا عاشق می‌شوند و بعد دلیل می‌آورند. این خصلت موجودی پیچیده به نام انسان است. من در خصوص افراد صحبتی نمی‌کنم، ولی روی فرمان‌ها یا بهتر بگویم دستورهایی که داده می‌شود بحث دارم. پرسش من این است که آیا دستورات و فرمان‌هایی که صادر می‌شود علمی است؟ از نظر من باید به مسائل علمی نگاه شود. حکومت یک علم است. نباید فضای ترس را بسازیم یا حتی کاری کنیم که به مردم ترس تلقین شود و بعد با این روش، فرمان‌هایی که تولید می‌کنیم را رواج سازیم. من باید بتوانم خیلی راحت سوال کنم. شاید گاهی اوقات بعضی کارها باعث می‌شود که من هم بترسم. شماها نباید کاری کنید که من از ولی فقیه بترسم. من معتقدم ایشان آدم خوبی هست اما یکسری رفتارها باعث رعب و وحشت می‌شود که ممکن است اصلاً ارتباطی با ایشان نداشته باشد.

نظرتان در خصوص سیاست انتخاب رییس دانشگاه چیست؟ اولین مسئله‌ای که در ذهن من هست انتصابی و انتخابی بودن است. شاید پرسید انتخابی خوب است یا انتصابی یا برعکس؟ پاسخ من با خوب و بد معلوم نمی‌شود. من معتقدم هم روسای انتصابی خوبی داشتیم و هم انتخابی، زمانی که دکتر اعتمادی رییس دانشگاه بودند، من معاون آموزشی بودم و بعد هم روسای انتصابی دیگر که بعضی‌هاشان از نظر من بسیار روسای خوبی بودند. اما بحث من این است که در این دانشگاه وقت تلف می‌شود. دانشگاه جای تفکر است و باید آزاداندیشی در آن رواج شود. دانشگاه



یادداشت

مرثیه‌ای برای یک رویا

نگاهی به صدا و سیما و آنچه نیست

● نگاهی به صدا و سیما و آنچه نیست

صدا و سیما، سازمانی عریض و طویل که بودجه‌های دارد که لاتعد و لاتحصی. سازمانی که قرار بود با یک هفته فرار گرفتن در دست انقلابیون پایگاهی باشد برای انسان‌سازی و تبلیغ اسلام، حال تبدیل شده به پیرمردی خرفت و بی‌حال که نه صدای محرومین و مستضعفین است و نه سیمایی درست از ایران و جهان در آن به نمایش در می‌آید. سازمانی مهم که سال‌هاست بیمار است و گویا کسی هم به فکر مداوایش نیست. در این یادداشت نگاهی می‌اندازیم به بیماری‌هایش؛ شاید فرجی شد و روزی کسی برای حل آن‌ها آستینی بالا زد.

● محافظه‌کاری از جنس صدا و سیما

محافظه‌کاری از آن صفت‌هایی است که چندی است بسیاری از مسئولین کشور را فراگرفته اما صدا و سیما که نباید و نشاید دست بر عصا حرکت کند و آن‌جا که باید تیز، تند و صریح هم حرف بزند، از همه بیشتر درگیر این آفت است. سازمان می‌خواهد همه و همه کس را از خود راضی کند و بدیهی است کسی هم راضی نمی‌شود. شاید سازمان نیازمند تجدیدنظر در نحوه بودجه‌گیری خود دارد که سازمانی که بودجه خود را از دولت می‌گیرد بعید است علیه همان دولت حرفی بزند، بعید است از شهردار پزشکی هسته‌ای خوانده پایتخت حرفی بزند و... آیا از سازمانی که وقتی حرفی علیه رییس‌جمهور در آنتن زنده زده می‌شود نه گوینده آن توهین که مجری آن برنامه را اخراج می‌کند می‌توان انتظار داشت حرف مردم را بزند؟! اوج این محافظه‌کاری را در انتخاباتی که گذشت شاهد بودیم. جایی که گویا مهم نبود که، چه می‌گوید، تنها مهم بود جر و بحثی نشود که خدایی نکرده در این میان چند عدد سند و مدرکی رو بشود و از جایی که آبروی نظام هم در راس است و نمی‌خواهیم هم‌ندا با دشمن، انقلاب را تضعیف کنیم، چند عدد سوال ناقص، بی‌ربط و بی‌اهمیت ترتیب می‌دهیم و مناظرات را برگزار می‌کنیم. مناظراتی خشک، بی‌روح، بدون نشانه‌ای از رویکرد دقیق و نبود محکی جدی برای کسی که سودای پاستور دارد. آمارها هم حاکی از این است که مانند دیگر بخش‌ها صدا و سیما در اینجا هم در جذب مخاطب شکست خورد.

● سازمان همان سازمان است!

مصاحبه با افراد بد حجاب، زیرنویس همه می‌آییم، پخش آهنگ ایران، تصویری آشنا از صدا و سیما در آستانه انتخابات. واقعیت این است سازمان هم‌چنان می‌خواهد باتکنیک‌های چند دهه پیش برنامه بسازد برای نسلی که دیگر آن نسل‌ها قدیم نیستند و برای دنیایی که دیگر آن دنیا نیست. تعداد شبکه‌ها زیاد شده‌اند، دوربین‌ها بهتر شده‌اند اما هم‌چنان سریال‌ها، فیلم‌ها، برنامه‌ها و بخش‌های خبری پیش‌بینی پذیرند. سیل آمریکا را برداشته، مردم فرانسه هم که طبق معمول معترضند، یکی دوتا سریال کره‌ای (آن هم مربوط به کره قدیم)، جوانان نخبه این مرز و بوم هم چیزی تولید کرده‌اند که فقط سه کشور در دنیا ساخته‌اند. این ویژگی را بگذارید کنار محافظه‌کاری که ببینید چرا یکی یکی مخاطبان سازمان کم می‌شوند. روزگاری مردم راه جایگزینی نداشتند اما امروز به راحتی می‌توانند سریال‌های در کیفیت جهانی ببینند، اخبار را در سریع‌تر زمان ممکن بخوانند و خلاصه ۲۴ ساعت خود را بدون مراجعه به صدا و سیما بگذرانند. همه این‌ها را کنار سیاست‌های جذب و فعالیت‌های خنده دار بیرون مرزی سازمان بگذارید. از پخش سریال‌های ایرانی با زیرنویس به دیگر زبان‌ها، توقع مان، همراه کردن مردم افغانستان و آذربایجان و عراق است! سال‌ها در سوریه جنگیدیم و شهید دادیم اما حال به راحتی آب خوردن رسانه‌ها ما را دزد و سواستفاده‌گر می‌کنند و عربستان و ترکیه را ناجی ملت. هرچند که باز توفیقاتی حداقلی بیرون از مرزها داریم.

● آقای صدا و سیما آدم باش!

شفافیت از آن چیزهایی است که وجودش گامی لازم و البته نه کافی برای کاهش فساد است. موردی که به حداقلی‌ترین حالت ممکنش نیز در صدا و سیما موجود نیست. مشخص نیست دقیقا این بودجه کلان در کجا خرج می‌شود؟! این شبکه‌های عریض و طویل که احتمالا خود رئیس سازمان هم نتواند همه اش را نام ببرد، دقیقا چقدر مخاطب دارند، چقدر خرجشان می‌شود. بودجه فلان برنامه چقدر است، بهمان مجری چقدر دریافتی دارد. این‌ها که تنها گوشه‌ای از شفافیت است نه در صدا و سیما هست و نه حرکتی برای ایجادش دیده می‌شود. همین می‌شود که هر روز شایعات درآمد‌های میلیاردی مجری‌های

مشهور شنیده می‌شود. تا شفافیتی نباشد نمی‌توان مطالبه صحیح، اصولی و روبه‌جلویی داشت، اتفاقی که به نظر می‌رسد روسای صدا و سیما از آن رضایت داشته باشند.

● دشمن و مادرک مال دشمن!

تقریباً دو سالی از اتفاقات ناگوار آبان ۹۸ می‌گذرد اما هنوز که هنوز است تقریباً هیچ برنامه‌ای از صدا و سیما به آن نپرداخته، موشکافی نکرده، گران شدن یا نشدن بنزین را به درستی شرح نداده. به چه علت؟! چون ما دشمن زیاد داریم و گفتن این حرف‌ها هم صدایی با دشمن است و ضدیت با انقلاب. استدلالی که در پاسخ به ندهای عدالت‌خواهانه نیز شنیده می‌شود. به قول حبیب ازغدی (که خود قربانی محافظه‌کاری سازمان شد) همان طور که به درستی در حوزه نظامی می‌گوییم «زنی، می‌زن» در حوزه رسانه هم باید گفت «نگی، می‌گن». من اگر اخبار آبان را از صدا و سیما نشنوم قطعا می‌روم سراغ بی‌بی‌سی و سعودی اینترنت‌نشال. من اگر تحلیلی درست از وقایع افغانستان نشنوم، در بهترین حالت می‌روم سراغ جدال و علیز سابقا بی‌بی‌سی نشین و در بدترین حالت گوش به رسانه‌های سعودی می‌دهم و احتمالا فردایش هم ایران را باعث و بانی وضعیت اسفبار افغانستان می‌داند. مقصر رجوع من به دهان لندن نشین‌ها نه منم و نه لندن نشین‌ها بلکه سازمان است!

● رژه چشم‌آبی‌ها

در میان آن سریال‌های جذاب، سازمان برایمان تبلیغات فوق جذابی را تدارک دیده است! در روزگاری که فقر در کشور موج می‌زند دیدن تصاویر کودکان چشم‌آبی (آخر می‌دانید که در ایران انسان‌ها چشم‌آبی‌اند) که صبحشان را در کنار دریاچه آغاز می‌کنند، آب‌پرتقالی می‌خورند، در کنار تلویزیون ۳۰ اینچی خود در آغوش پدر و مادری با انبوه آرایش می‌روند و از خوردن انواع و اقسام غذا باها برنج طبیعت لذت می‌برند؛ چه علتی دارد؟! چند درصد مردم اینگونه زندگی می‌کنند؟! در روزگاری که سریال‌های نمایش خانگی تبدیل به نمایشگاه زندگی‌های اعیانی و لاکچری شده، صدا و سیما نیز با تبلیغاتش هر چه بیشتر ضربه‌ای به پیکر مستضعفین می‌زند، آن‌هایی که قرار بود مالکان این انقلاب باشند. هرچه هست اما امیدمان به آینده‌ای است که شاید دیر برسد، آینده‌ای کاملاً دست‌یافتنی!

● سید پارسا قزوینی، ۹۸ مکانیک

دیدهبان جهان اسلام

نگاهی بروضعیت برخی از همسایگان ایران



۱ افغانستان از سال 1979 تا 1989 درگیر منازعاتی بود. پیروز این جنگ‌ها گروه مجاهدین با حمایت برخی کشورهای منطقه، اروپا و آمریکا، بود

۲ افتادن افغانستان به دست گروهی حنفی مذهب و برآمده از عربستان و پاکستان از سال ۷۳ تا ۸۰ به دنبال برخی درگیری‌های داخلی

۴ گروه طالبان، مدعی تغییراتی شده و روابط دیپلماتیک خود را در منطقه تقویت کرد

۳ پس از 11 سپتامبر، ایالات متحده به مدت بیست سال افغانستان را دست گرفت.

۵ بیرون راندن آمریکایی‌ها از مرزهای افغانستان در 2021 توسط طالبان، به دلیل بی‌کفایتی دولت افغانستان و دخالت‌های نظامی آمریکا



۱

جدا شدن منطقه ارمنی‌نشین قره‌باغ از آذربایجان و پیوستن به ارمنستان پس از فروپاشی شوروی

۲

در گرفتن جنگی میان ارمنستان و آذربایجان بر سر قره‌باغ در سال 2020 و کمک گرفتن آذربایجان از اسرائیل و ترکیه و در نهایت پس گرفتن آن با پادرمیانی ایران

۳

مانع‌تراشی آذربایجان پس از بازپس‌گیری قره‌باغ برای ترانزیت کالای ایران به روسیه و دستگیری دو نفر از رانندگان ایرانی

۴

پیگیری نقشه‌ای توسط آذربایجان و اسرائیل و ترکیه برای گرفتن زنگزور در ارمنستان

۵

این نقشه باعث حذف شدن ایران از جاده ابریشم و پرهزینه‌شدن ارتباط آن با روسیه و کشورهای اروپایی و تسلط اسرائیل بر مرزهای شمالی ایران می‌شود

۵

ارائه طرحی توسط منصوره‌های و گروه‌های هم‌سو برای تشکیل شش اقلیم در یمن و کنار کشیدن انصارالله و حزب کنگره ملی از مذاکرات

۱

به دلیل موقعیت جغرافیایی یمن و تأثیرش بر تجارت‌های آبی بین‌المللی و ذخایر نفت، عربستان همیشه به دنبال تشکیل دولت دست‌نشانده خود در آن‌جا بود

۲

آغاز اعتراض مردم به حکومت علی عبدالله صالح از ژانویه ۲۰۱۱ و در نتیجه کناره‌گیری او از قدرت پس از ۳۳ سال در نشست ابتکار خلیجی در فوریه ۲۰۱۲

۳

جانشینی «عبدربه منصور هادی» معاون عبدالله صالح با کمک‌های عربستان و امارات و آمریکا

۴

افزایش اعتراضات با ادامه فساد حکومتی و ناکارآمدی و حضور مقامات سابق در قدرت و افزایش قیمت گازوئیل در مرداد ۱۳۹۳

۶

استعفای «عبدربه منصور هادی» و به دنبال آن فراهم کردن مقدمات جنگ توسط سعودی‌ها به علت خارج شدن امور یمن از سیطره آنها

۷

فرار منصور هادی به عدن در اسفند ۱۳۹۳ از پایتخت یمن و اعلام خود به عنوان رئیس‌جمهور قانونی

۸

پس از چندین سال جنگ، خبرهای اخیر مبنی بر پیشرفت‌های انصارالله و بازپس‌گیری مناطق بسیاری است

تبیین، خنثی کننده تحریم

امید از دست رفته را به مردم بازگردانید

تمیزکردن جبهه‌ی حق از باطل. ما نیز در زمانی هستیم که شاهد شهادت علمدار و سردار رشید جهان اسلام هستیم؛ چه بسا با روشنگری‌های به‌موقع، از بسیاری از جنایات، ترورها و انحرافات در تاریخ اسلام می‌توانستیم جلوگیری بکنیم و چه آثار سوئی در تاریخ دیده می‌شود که از خلأ وجود تبیین‌گران قوی نشأت می‌گیرد.

اگر مردم در سال شصت و یک قمری می‌دانستند که حسین ابن علی کیست، شاید اصلاً اتفاق کربلا نمی‌افتاد. کربلا دقیقاً نقطه‌ی عطف تاریخ است که در اثر وجود شبهات، امام ما را به مسلخ کشیدند.

فرمان جهاد تبیین در این زمان، به نوعی این نکته را متذکر می‌شود که وقت آن آمده که حقایق را به گوش همه برسانیم. پس رسالت ما روشنگری فضای پیرامونمان است و هیچ محدودیتی برای برگزیدن مخاطبانمان نداریم.

سؤال دومی که مطرح می‌شود این است که چرا رهبر انقلاب در دیدار با جوانان این را بیان کردند؟

جوانان و به‌خصوص قشر دانشجویی، نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای در آینده‌ی جوامع دارند. جوانان، بیش از دیگران روحیه‌ی حق طلبی دارند و مجهز به قدرت تحلیل و

اطمینان خاطر داشت که در این عرصه، آنگونه که باید عملکرد قابل قبولی داشته ایم. در ادامه نگاهی دقیق‌تر به سخنرانی روز اربعین می‌اندازیم تا کمی گره‌ها برایمان باز بشوند.

سؤال اول آن است که چرا رهبر انقلاب، روز اربعین را برای چنین سخنانی انتخاب کردند؟

کمی توجه کنیم؛ این زمان چه زمانی است؟ زمانی است که حضرت زینب سلام الله علیها و امام سجاد علیه السلام، از شام برگشته‌اند و در راه مدینه هستند. حضرت ام البنین که در مدینه بودند، شروع به روشنگری می‌کنند و اهداف امام حسین علیه السلام از قیامشان را برای مردم تبیین می‌کنند. جهاد تبیینی که شروعهش از همان ظهر عاشورا بود؛ از لحظه‌ای که حضرت زینب بدن مبارک امام حسین را در آغوش گرفتند و فرمودند «اللهم تقبل منا هذا القربان». این کار را جایی می‌کنند که هرسال جمعیت زیادی برای ادای فرضیه‌ی حج به آنجا می‌روند.

واقعه‌ی عاشورا، مختص به شیعیان نیست و هر انسان آزاده‌ای می‌تواند مخاطب پیام آن قیام عظیم باشد. این واقعه می‌تواند معیاری باشد تا ابد برای

«شما جوانان عزیز، دانشجویان عزیز که به معنای واقعی کلمه میوه‌ی دل ملت و امید و آینده‌ی این کشور هستید، به مسئله‌ی تبیین اهمیت بدهید. خیلی از حقایق است که باید تبیین بشود. دچار ابهام نگه‌داشتن افکار و رهاکردن اذهان مردم و به‌خصوص جوان‌ها در قبال این حرکت گمراه کننده‌ای که از صد طرف به سمت ملت ایران سرازیر است و تأثیرگذاری بر افکار عمومی، یکی از اهداف بزرگ دشمنان ایران و انقلاب اسلامی است. در مقابل این، حرکت تبیین خنثی کننده‌ی این توطئه‌ی دشمن و این حرکت دشمن است.» **سیدعلی خامنه‌ای ۱۴۰۰/۷/۵**

هزار و چهارصد سال پس از بعثت پیامبر اسلام، ما زمانی را تجربه می‌کنیم که هنوز شبهات زیادی پیرامون اسلام و جنگ حق و باطل وجود دارد. فرمان جهاد تبیین و روشنگری پیرامون شبهات مربوط به دین اسلام و جبهه‌ی حق، روز اربعین خطاب به جوانان توسط رهبر انقلاب صادر شد. ولی همه می‌دانیم این اولین باری نیست که رهبرانقلاب به مسئله‌ی فضای مجازی و روشنگری اشاره می‌کنند و ماهم اولین باری نیست که اهمیت آن را درک کرده‌ایم و کمر همت بسته‌ایم ولی باز هم نمی‌توان



داریم ولی برای ارتباطات جهانی، باید وارد پلتفرم‌های خارجی بشویم و برای این مسئله نیازمند سیاست‌گذاری‌های صحیح هستیم. متأسفانه یکی از سیاست‌گذاری‌های غلط، فیلترینگ برخی از بسترهای موجود و کاربردی است که مانع از ارتباط گیری مؤثر ما با دیگران می‌شود. سواد رسانه‌ای، از دیگر نیازمندی‌های ما است. نه به این معنی که صرفاً خوب و بد را بشناسیم؛ به این معنی که چطور فعالیت صحیح داشته باشیم تا محتوای درست را به مخاطب‌ها برسانیم.

هرکسی به سهم خودش، دانشجویان، اساتید، نویسندگان، کارگردان‌ها، آهنگساز‌ها، سیاست‌مدارها، با همه‌ی ابزارهایشان باید در اختیار جامعه‌ی اسلامی برای به وجود آوردن تمدن اسلامی قرار بگیرند برای رسیدن به جامعه و ملتی که توانایی درک حکومت موعود را خواهند داشت و جهاد تبیین، یکی از نیازمندی‌های بسیار مهم برای رسیدن به این هدف والا است. در پایان به کلمات پرتکرار و کلیدی رهبر در این سخنرانی اشاره می‌کنم؛ سه کلمه‌ی «میدان»، «تجهیزکردن» و «آماده‌کردن» که تداعی کننده‌ی موقعیتی ضروری و بسیار حساس است. باشد که از جهادگران سربلند این میدان باشیم.

● صوتاگل بوستانی، ۹۶ هوافضا

همچنین باید فرهنگ پاسخگویی عمومی و گردش آزاد اطلاعات نهادینه بشود. اصلی که رهبر انقلاب در این باره به آن اشاره کردند، رعایت ادب و اخلاق بود. «باید از دشنام، تهمت، فریب و دروغ در این فضا به شدت اجتناب کرد و با منطق قوی، سخن متین و عقلانیت کامل و با به کارگیری زینت عاطفه، عواطف انسانی و به کارگیری اخلاق بایستی حقایق را منتشر کرد»

نقش و جایگاه تبیین در انقلاب اسلامی چیست؟

انقلاب اسلامی، نعمتی است که در اختیار نسل ما قرار گرفته؛ البته مشکلات فراوانی وجود دارد ولی مبانی گفتمان انقلاب اسلامی، فرای این مسائل است. مبانی انقلاب اسلامی، برای ظهور و مقدمه سازی ظهور است و مهم است که ما متوجه بشویم در کجای تاریخ ایستاده‌ایم و انقلاب چیست.

امکانات ما برای انتشار افکار و محقق کردن جهاد تبیین چقدر است؟

«امروز خوشبختانه میدان باز است برای انتشار افکار. این فضای عمومی در کنار مشکلاتی که ممکن است بوجود بیاید برکاتی هم دارد» این پاسخ رهبر انقلاب به ماست. پس مشکل از کجاست؟ ما برای ارتباط با افراد داخل کشور، امکانات خوبی

استدلال کردن هستند. این قشر، موتور و نیروی پیشران جوامع هستند. آن‌ها باید جهت‌گیری صحیحی داشته باشند تا بتوانند احساسات و مواضعشان را صادقانه و به موقع بروز بدهند.

سؤال بعد این است که چگونه می‌توان جهاد تبیین را محقق کرد؟

ما در ابتدا باید به این موضوع توجه بکنیم که چقدر به مبانی دین اسلام و به وقایع و تاریخ آن مسلط هستیم و ابتدا باید به شبهات و پرسش‌های درونی خودمان پاسخ بدهیم. باید پیرامون اسلام و تاریخ جمهوری اسلامی ایران، مطالعه داشته باشیم.

در گام بعد ما باید مخاطب و ذائقه‌ی مخاطب‌هایمان را بشناسیم و از این قالب‌های خشک در بیاییم. باید صحنه را ببینیم و نقشه‌ی دشمن را بشناسیم؛ ابزارها و راه‌های استفاده از آن‌ها را بشناسیم؛ باید اولویت بندی داشته باشیم و از مسئله‌ی تبیین درک عمیقی داشته باشیم. راه نزدیک شدن به مخاطب و زبان فهم افراد را باید شناخت و برای هر گروه سنی و هر قشری، برنامه ریزی صحیح انجام بدهیم.

برای محقق شدن این امر، نیاز به رشد و پرورش تحلیلگران قدرتمند داریم و در کنار آن‌ها، روابیان قوی نیاز داریم تا بتوانند وقایع را مستند و شفاف انتقال بدهند.



طنز تلخ

سخنی با سرداران سپاه

اگر همه چیز خوب پیش رفته بود تا آخر شهریور ۵۰ میلیون دز واکسنی که مقالاتش را منتشر کردیم به آمریکا صادر کرده بودیم و با مستعان و با بهره‌گیری از سابقه‌مان در علم کوانتوم همه ویروس‌های موجود در سطوح و هوا را شناسایی و همه آن‌ها را یکجا نابود کرده بودیم. اما چه کنیم که یک مشت منافق کامنت گذار مانع تحقق این دستاوردها شده‌اند! (رجوع شود به صحبت‌های سردار نقدی در خصوص مخالفان طرح صیانت) الحمدلله مناسک استکبارستیزی‌ها مانع هم که در نهایت خلاقیت در حال پیگیری است و به نماد یوتیوب سنگ می‌زنیم! اشتباه نکنید، نه قصد تمسخر است و نه تقلیل دادن سطح تلاش خدوم مردم. اما آقایان و سرداران، بفهمید وقتی نامه می‌زنید و می‌خواهید در فضای مجازی بر دشمن فائق آید، ابتدا باید اقتضائات افکار عمومی و ملاحظات آن را بدانید. آقایان سردار بفهمید در بین همین یک مشت کامنت گذار منافق هم هستند کسانی که ایران را دوست دارند و از سر دلسوزی و نگرانی‌شان است گاهی این مخالفت‌ها! اگر همراهی مردم را می‌خواهید، باید بدانید با بیان صرف یک گزاره بدون دلیل، یک نمایش بدون منطق، یک دسته نتیجه‌گیری‌های بدون استدلال نمی‌توان آن را بدست آورد. اعتمادی که در اتفاقات مختلفی به شدت کاهش یافته، با این قبیل کارها نه تنها افزایش نیابد بلکه اعتماد را به سمت «صفر» میل می‌دهد. بدانید طبق آنچه که علی (ع) فرمود مردم ستون دین‌اند! ستون دینی در کنار ستون دیگری به نام نماز، ستونی که اگر تخریب شد دین نیز فروخواهد ریخت. حفظ این ستون با این کارها و توهین به برخی افکارشان و زیر پا گذاشتن تاریخچه‌ای که به آنها علاقه‌ای وجود دارد، شدنی نیست! (رجوع شود به صحبت‌های سردار نقدی. «هخامنشیان پلید، بزرگترین کشتارها و خیانت‌ها را کرد؛ کشور را هم دو دستی تقدیم یونان کرد؛ ساسانیان هم ایران را تقدیم مغول‌ها کرد.») اگر این نکات را انجام دهید و برای افکار مردمی ارزش قائل شدید و حرف بدون علم نزدیک آن موقع همراهی و حسن ظن حاصل می‌شود.

یادداشت

کرسنت، آتشی به جان ملت

بررسی اجمالی قرارداد گازی کرسنت و آسیب شناسی

کرسنت نامی است که تقریباً از زمان انتخابات ریاست جمهوری ۹۶، بر سر زبان سیاستمداران افتاد و پس از آن به عنوان یک اصطلاح مرسوم در ادبیات سیاسی و اقتصادی کارشناسان و صاحب‌نظران جا خوش کرد. قراردادی نفتی که در دوران ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی منعقد شد و زمان شروع اجرای آن دی‌ماه ۱۳۸۳ عنوان شد. مختصر و مفید به داستان این قرارداد بپردازیم تا بدانیم قاجارمسلکانی که به نفت و مشتقاتش به چشم یک ماده سیاه و بدبو نگاه می‌کنند، با سرمایه این مردم چه کرده‌اند. عجیب‌ترین نکته این قرارداد، قیمت ثابت آن است. در مدت ۲۵ سال زمان تعهد دوطرف، ایران متعهد می‌شود که در ۷ سال اول گازترش یکی از میداین گازی را به قیمت ثابت ۱۸ دلار و در ۱۸ سال بعدی، به قیمت ثابت ۴۰ دلار بفروشد. در روزگاری که قیمت فردای کالایی مشخص نیست، سرمایه ملی کشوری را به قیمت ثابت، ۲۵ سال پیش‌خور می‌کنند. آن هم این چنین کالای استراتژیکی! آدمی با دیدن چنین مسائلی، شاخ در می‌آورد و نمی‌داند که از سر خیانت است یا از سر حماقت. اگر از سر حماقت است، خداوند هدایت‌شان کند و اگر از سر خیانت است، بریده باد دستان خیانت کاران!

پس از انتخابات ۱۳۸۴ و انتخاب محمود احمدی‌نژاد به عنوان رئیس دولت نهم، دولت وی از اجرای این قرارداد به بهانه «فساد در حین انعقاد قرارداد» سرباز می‌زند. به محض این اتفاق طرف قرارداد که به شرکت اماراتی است به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت می‌کند و ایران نیز با ادله «طرفین با رشوه و فساد به این قرارداد رسیده‌اند» از خود دفاع می‌کند و در جایگاه تبرئه قرار می‌گیرد. اما حکم نهایی به بعد از خرداد ۱۳۹۲ موکول می‌شود. دکتر حسن روحانی به عنوان رئیس دولت یازدهم، بیژن نامدار زنگنه را به عنوان وزیر نفت در نظر دارد. وزیر همیشه نفت که به اتاق کار سابق خود باز می‌گردد طرف اماراتی قرارداد درخواست تجدیدنظر در حکم دادگاه می‌کند. شرکت اماراتی کرسنت می‌گوید، اگر طرفین قرارداد فاسد بوده‌اند، چرا دوباره به پست و مقام می‌رسند؟ الحق که حرف حق جواب ندارد و نهایتاً ایران درگیر مسائل

حقوقی در آن دادگاه می‌شود. در وسط این معرکه، شرکتی ترکیه‌ای از راه می‌رسد و از ایران بابت فروش گران‌تر گاز شکایت می‌کند که چرا ایران به کرسنت گاز را ارزان‌تر فروخته و به ما جنس گران‌تر انداخته است. باز هم اینجاسرما بی‌کلاه می‌ماند و بابت این عدم برابری قیمت، محکوم می‌شویم به صادرات رایگان گاز به ترکیه. چند روز پیش نیز خبر آمد که باز محکوم شده‌ایم. محکوم به ۶۷ میلیون دلار غرامت به کرسنت! بحث، بحث خود کرسنت نیست. قصه پر غصه کرسنت شاید ظاهری متفاوت با سایر اتفاقات این چنینی داشته باشد اما پس پرده را که بنگریم، مسئله یکسانی خودنمایی می‌کند. غیرعلمی بودن فرآیندها و ساختار معیوب سیاسی! بغض آدمی می‌ترکد وقتی می‌فهمد، مفسدی هوس رشوه کرده و برای سودجویی کوتاه‌مدتش، سرمایه ملی ۸۰ میلیون انسان را به آتش می‌کشد. آیا اثر پروانه ای غیر آن است که تصمیم غلطی که اوایل دهه ۸۰ گرفته شد، زندگی ایرانیان سده بعدی را تحت الشعاع قرار داد؟ آیا قحط‌الرجال بود که حتماً از بین این همه گزینه مطرح، دقیقاً فرد مسئله‌داری کرسی وزارت نفت را صاحب شود و همه جامعه را متضرر کند؟ آیا ساختار سیاسی جمهوری اسلامی به آن بلوغ نرسیده است که بستری برای مبارزه با فساد اداری تعبیه کند؟ آیا هنوز که هنوز است قراردادهای نفتی مانند ipc باید محرمانه بماند و حتی نمایندگان مجلس از متن آن بی‌خبر باشند؟ این عدم شفافیت‌ها، این بوروکراسی بیمار و این سیاست‌زدگی آکنده از بی‌عملی بلای جانی‌ست که پای بر خرخره تن نحیف اقتصاد ایران نهاده است و همین روزهاست که خفه اش کند. دردناک ماجرا آنجاست که همه این مصائب از سمت افراد و تفکراتی‌ست که خود را مسلط به زبان دنیا می‌دانند و ادعای‌شان گوش فلک را کرده و منافع ملی را با تصمیماتی این چنین غیرعلمی، چونان گوسفند به مسلخ می‌برند. سفره فساد و رانت و عدم شفافیت که باز باشد، چه فرقی می‌کند؟ این ۶۷ میلیون دلار هم روی همه غرامت‌ها و ضررها و عدم النفع‌هایی که تا به حال، از دست رفته... دیگر چه میشه گفت؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

یک تهران محرومیت

دیگری را هم باز کرده اند. حال برای دقیق کمی هم که شده بود، بچه‌ها پای صحبت های چند نفر از پرستاران نشسته اند و حرف دل آن‌ها را تا حدی به قلم کشیده اند.

● تحریریه نشریه میدان انقلاب

یک گلدان گل، یک پارچه‌ی منقش به حاج قاسم و یک جام کوچک تربت پاک کربلا به همراه روی باز، کافی بود تا کمی از شدت خستگی این عزیزان بکاهد. هدیه‌ای ناقابل که لبخند را بر روی لب‌های پرستاران بیمارستان فیروزگر نشانده.

جدای از این کارها، گام‌های متعددی را قرار است بردارند و قائله‌ی بچه‌های جهادی همین‌جا ختم نمی‌شود و پرونده‌های

چند وقتی است که کلمه‌ی جهادی تصویری خاص را در اذهان عمومی به خود اختصاص داده است. شکل ناقصی که با منطقه‌ی محروم و امثال آن خلاصه می‌شود و قطعات مهمی از مفهوم جهادی و جهادگر را در دل خود ندارد.

گروه جهادی شهید وزویی، در اولین گام، سراغ نقش اول این روزهای مملکت یعنی کادر درمان رفته است.

اشک‌ها و لبخندها

چند وقت است در بخش کرونا هستید؟ از ابتدای کرونا، در این بخش هستیم. از حال و هوای بخش کرونا بگویید. آیا تا به حال، شده خسته بشوید و بگویید: دیگر بس است؟ هر چیزی وقتی ادامه دار شود، تبدیل به عادت می‌شود اما عادت بدی مثل این وضعیت کرونایی همه را اذیت می‌کند. نه تنها ما، بلکه بیماران و همه مردم درگیر این قضیه هستند و خب، خیلی خسته کننده می‌شود.

وقتی مریضی که حالش خوب است، یک دفعه دچار حمله تنفسی می‌شود و کارش به ICU می‌کشد، همه بخش، دچار تشنج می‌شوند. این قضیه برای ما سنگین تمام می‌شود که مرگ یک نفر را جلوی چشمان مان ببینیم و کاری از دستمان بر نیاید. تا به حال پیش آمده که بیماری، حرفی بزند یا کاری انجام دهد که شما از آن انگیزه بگیرید؟ بله. از لحاظ معنوی دعایی که می‌کنند یا از لحاظ مادی. بیماری بوده که پاکتی را تقدیم کرده است که من فکر کردم نامه تشکری داخل آن است اما مبلغی داخلش بود. و من خودم، با وجود این که شرایط خوب نیست اما پیشرفت‌هایی از لحاظ مادی و معنوی داشته‌ام.

در پایان، اگر صحبتی با بچه‌های شریف دارید، بفرمایید.

از آنها تشکر می‌کنم که با تقدیم گلی دل ما را شاد کردند و همین گل را دوباره به همه آنها تقدیم می‌کنم و امیدوارم که با ایده‌های ناب و درجه یک شان در دنیا بدرخشند.

● رضا حقیری، ۹۹ صنایع

برای ما بمانید!

چه چیزی باعث شده که در این شرایط، هنوز هم پای کار هستید و خسته نشده‌اید و ادامه می‌دهید؟ احساس مسئولیت و وجدانی که نسبت به کار و مردم مان داریم. همانطور که انسان خانواده خودش را دوست دارد، این بیماران هم همه خانواده‌های ما هستند و برای ما هیچ فرقی نمی‌کنند. دوران کرونا، چه سختی‌هایی برایتان داشت که قبل از آن نبود؟ سختی‌های زیادی داشت خاطرات بدی از این دوران داریم. هیچ موقع یادم نمی‌رود همکارمان را که شیف‌ت شب بود و داشت به بیمارمان رسیدگی می‌کرد و همان لحظه که شیف‌ت اش تمام شد، به او خبر فوت پدرش را دادند. تا به حال شده از بیماران تان انگیزه و روحیه خاصی بگیرید؟ بله. بعضی از آنها خیلی از ماتشکرو قدردانی کردند. اما بعضی بیماران هم به خاطر استرسی که داشتند، برخورد بدی کردند. اما ما به هر جفت‌شان حق می‌دهیم و برای ما هیچ فرقی نمی‌کنند. با توجه به اینکه شما خودتان پرستار اید و نسبت به جامعه، دلسوز و دغدغه‌مند هستید، به نظرتان آیا در حال حاضر مردم نسبت به جامعه، حس دغدغه‌مندی را دارند یا اینکه منفعت طلب شده‌اند؟ بله. اگر نبود، وضع از این هم بدتر می‌شد. اگر صحبت پایانی، خطاب به بچه‌های دانشجوی و شریفی دارید، بفرمایید. دست تان درد نکند. در دوران کرونا خیلی زحمت کشیدید. از آوردن آرمیوه و ضد عفونی کردن و... از شما هم سپاسگزارم. کار شما هم یک نوع، حمایت بود. پزشکان هم حمایت کردند. دست همه درد نکند. در مدرسه چند همکلاسی داشتیم که بعد دانشگاه شریف، همه آنها به خارج از کشور مهاجرت کردند. خواهش می‌کنم شما نروید و برای ما بمانید!

پرستاری تا پول

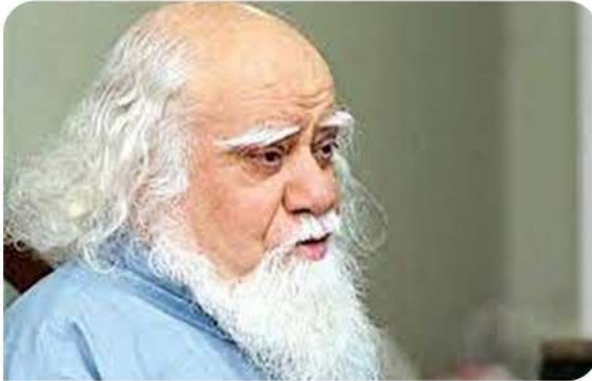


دقایقی با مردم

چند وقت است در بخش کرونا مشغولید؟ تقریباً ۴ ماه است که به این بخش آمده‌ام. نگران نبودید که برایتان اتفاقی بیفتد؟ بالاخره پرستاری، شغل سختی است و در هر بخشی که مشغول باشید، سختی‌های خودش را دارد. خدمت در بخش کووید هم سختی‌های خود را دارد. گرمای هوا، پوشیدن لباس‌های مخصوص، دو یا سه لایه ماسک، شیلد و بدحال بودن بیماران از سختی‌های این بخش است. خودتان خاطره تلخی از این بخش دارید؟ یکبار، خانواده یکی از بیماران که به عیادت بیمار خود آمده بودند، برای بهبودی او می‌خواستند به ایشان آرمیوه بدهند و برای اینکار، ماسک اکسیژن این بیمار را از روی صورتش برداشتند و ایشان دچار تنگی نفس شد و آرمیوه هم در گلویش گیر کرد و دچار مشکل شد و هر چه برای بازگرداندن او تلاش کردیم، موفق نشدیم و به رحمت خدا رفت. شما با چه هدف و عشقی در اینجا به پرستاری مشغول اید؟ حقیقتش را بخواهید، بالاخره هر کسی در هر شغلی مشغول است اول به دنبال راحت زندگی کردن خود است و با توجه به وضعیت امروز جامعه، کسب درآمد لازمه زندگی می‌باشد. از وضعیت امروز جامعه گفتید. به عنوان یک پرستار دلسوز، چه قدر مردم را دلسوز و دغدغه‌مند نسبت به دیگران می‌بینید؟ در خیلی از مردم، دلسوزی را نمی‌بینم. دیدید چه قدر در ابتدای کرونا، ماسک و محلول ضد عفونی و... احتکار شد. البته الان این موارد، کمتر شده. اگر بخواهید یک جمله در مورد بچه‌های شریف بگویید، چه می‌گویید؟ بچه‌های مهندسی، بچه‌های خوب و گلی هستند و ان شاء الله همیشه در زندگی و درس شان موفق باشند.

اندیشه در بحران

به بهانه درگذشت علامه حسن زاده آملی و علامه حکیمی



فضایی که بشدت میل ترکیب شدن با بسترهای ارتباطی نوظهور (که البته دیگر خیلی وقت است که ظهور کرده‌اند!) دارد و از جریان‌های جدی، در سطح جامعه به شمار می‌رود. جریان‌هایی که خود را واجد مرجع فکری می‌پندارند و ذیل عناوین و اشخاص مختلفی همچون رائفی پور، پناهیان، کاشانی تا حسن آقامیری مجتمع شده‌اند. اغلب عناوینی که در این حوزه مطرح میشوند به عنوان مرجع فکری به جامعه معرفی شده یا میشوند در صورتی که نقشی که مراجع فکری در جامعه به عهده می‌گیرند به عنوان مرجعیت فکری-اجتماعی نقشی بسیار عمیق‌تر از تحلیل‌های جسته‌گریخته و پرداختن به جزئیات و نقشی بسیار وارسته‌تر از هوچی‌گری‌ها و مغالطه‌های دم‌دستی است.

گروهی دیگر نیز متناسب با سلاقی خود در آثار مکاتب غربی در جستجوی پاسخی به سوال‌هایشان می‌گردند. گاه پراکنده و ناهم‌خوان و گاه پیوسته و متمرکز ذیل یک جهان‌بینی خاص که به نوبه‌ی خود در مسیر کسب اندیشه و افزایش آگاهی قدم برمی‌دارند.

دیگر فضای مورد بحث که بعنوان آخرین فضا در نظر گرفته شده، شروعی متناقض با اصل متن دارد! شروعی به دور از ساحت تفکر و اندیشه! بستری که به دور از انتخاب اولیه خودمان وارد زندگی‌مان شده و ظاهراً خیلی به سوال و نیاز توجه‌ای ندارد و صرفاً میل به عرضه سوالات پراکنده خود دارد تا پاسخ سوالات من.

بستری که نه تنها موجب آرامش در این فضای پرتلاطم و پراتفاق نمی‌شود بلکه

بنیادین در فضای تپیکال مذهبی، مراجعه به سیرهای متفکرانی همچون شهید مطهری، علامه مصباح و ... می‌باشد. متفکرانی که بعضاً در زمانه خود نقش مرجعیت فکری را برای عموم یا جمعی از نخبگان ایفا می‌کردند. این سیرها علی‌الخصوص سیر مطالعاتی شهید مطهری که از مشهورترین آنهاست، آمیخته به مصادیقی از مسائل زمانه شهید می‌باشد، در عین اینکه هدف شهید آموزش و یادآوری اصول کلی و اندیشه‌های بنیادین است و حتی به صراحت می‌توان گفت که اکثر کتب شهید حاصل جمع آوری سخنرانی‌های ایشان در جمع‌ها و حلقه‌های مختلف می‌باشد، نه حاصل تفکر پشت میز و صرفاً نویسندگی. این خود بیانگر آنست که شهید با عینیت جامعه، ارتباط مستمر و رهبرگونه داشته و متناسب با سوال جامعه آن روز به ایراد سخنرانی می‌پرداخته. شاید بد نباشد این مسئله را طرح کنیم و گشت و گذار برای یافتن پاسخ آن را به زمان دیگری موکول کنیم: «این کتب پاسخی به سوال «مردم زمانه» شهید در راستای پیوند «مفاهیم بنیادین به عینیت‌های زندگی» در آن زمان می‌باشد و امروزه سوال‌های جامعه تغییرکرده و مردم با مصادیق و مسائل دیگری در زندگی خود روبه‌رو هستند؛ با این وجود آیا پاسخ‌ها هنوز می‌توانند به طور کامل ارتباط میان مصادیق و اندیشه‌ها را به درستی برقرار کنند؟»

از دیگر فضاهای رایج در سطح جامعه که ایجاد هویت جدی اجتماعی نیز در پی دارد، رفتاری تحت عنوان «پامبری‌ها» است.

متر... دستفروش... دستفروشی که یک کیسه بزرگ از نیازهای این جامعه را دستش گرفته و از یک واگن به واگن دیگر می‌رود. در دستانش یک چمدان کالا است. کالاهایی که قطعاً افراد زیادی دنبالش هستند و دستفروش، مدعی عرضه به تقاضای شما با بهترین کیفیت و قیمت می‌باشد! اندیشه در نظام ارزش‌های یک جامعه از جایگاه بالایی برخوردار است و این ارزش شناخته شدن کالای اندیشه، سبب افزایش تقاضا برای کسب معرفت و دانش است. این تقاضای جدی سبب عرضه همه جانبه به بازار را فراهم می‌آورد. عرضه‌ای که مبدا آن نیاز شماست و مقصدش پاسخ به آن. اما مهم آنست که میان پاسخ‌های واقعی، عرضه‌ای برای عرضه پاسخ ناصحیح و ناکارآمد به وجود می‌آید و این عرضه‌های غیراصیل، میان حجم بالای تقاضا گم می‌شوند و حتی باعث می‌شوند متقاضی قدرت انتخاب درست را از دست بدهد و دیگر توانایی تشخیص کالای اصل از غیراصل را نداشته باشد. در این نقطه است که بررسی نهاد عرضه‌کننده و نحوه عرضه اندیشه اهمیت پیدا می‌کند. نهادی که مشغول پاسخ به این تقاضای ارزشمند شده است. همان تقاضایی که نقش مهمی در راهبرد و راهبری جامعه دارد و به حرکت جامعه مفهوم می‌بخشد.

برای افزایش آگاهی و آشنایی با مفاهیم عمیق و بنیادین چند راه پیش رو داریم که بیش از سایر راه‌ها در عموم جامعه استفاده می‌شود. از مرسوم‌ترین روش‌های آشنایی با اصول کلی و اندیشه



عمیق مفاهیم بنیادین بود و نه گستره علمی شان و بعد سراغ علامه حکیمی می‌رویم و می‌نشینیم پای صحبت کتب علامه که «خورشید قرمز بالای طرح جلد کتاب» رفیق همیشگی کتب علامه شده تا بعد از گذشت این همه سال برای ما روشن کند که علامه هنوز همان علامه سابق است که از زاویه برابری انسانی و عدالت اجتماعی به جستجو در متون دینی می‌پردازد. هنوز پس از گذشت سال‌ها! پیوسته، عمیق و آهسته؛ آنقدر آهسته که جز مرگ برای معرفی‌شان صدایی نیست و در آن هنگام نیز بر درد از دست رفتن‌شان جز غصه پناهی نیست.

واقعا چه میشود که جامعه ای که اندیشه در آن ارزش به شمار می‌رود، از اندیشمندان خود تا لحظه مرگ فاصله‌ای بسیار دارد؟ شاید بشود تقصیر را گردن دستفروشان اندیشه در مترو انداخت که سروصدای بلندشان قاتل اندیشمندان شده است و شاید نیز باید خود را مقصر بدانیم که عادت کرده‌ایم با غم از دست رفتن فرصت‌ها، زندگی کنیم تا استفاده از آنان و یا بیشتر به گذشتگانی که برایمان تعیین تکلیف نمی‌کنند ارادت می‌ورزیم تا زندگانی که ما را به تحرک و می‌دارند و از ما انتظار حرکت دارند! زنده کش و مرده پرست!



● علیرضا کمپانیان، ۹۸ صناع

آنان بیش از چند تکه از پازل را ندیده‌اند و کسی هم برایشان حرفی از هزار تکه بودن پازل زنده‌است، یا شاید هم حرف‌های بسیار گفته شده اما خب چون این بستر (فضای مجازی) توان اثبات عمق مطلب و پیچیده بودن پازل را نداشته، متوجه جهالت و غفلت خود نشده‌اند و در نتیجه با جامعه ای خود اندیشمندپندار مواجه می‌شویم. جامعه‌ای که خود را انسان نوین نامیده و برای افزایش آگاهی خود ساختاری جدید پیشنهاد کرده است!

(سریع، کوتاه، شیرین، ساده)، چهار مولفه ای هستند که سید بشیر حسینی بعنوان بایدهای انتقال مفاهیم به انسان نوین معرفی می‌کند. مولفه‌هایی که غفلت از آنان مساوی است با روی برگرداندن جامعه از شما! مولفه‌هایی که بروز جدی آنان در زندگی را می‌توان از اقبال جامعه نسبت به اینستاگرام و... دریافت. مسئله‌ای نیز در این میان مطرح می‌شود که آیا این ویژگی‌ها و ساختار از ابتدا بر



جامعه سوار بوده و بعد جامعه با جست و جوی این نیازها به استفاده از پلتفرم متناسب روی آورده؟ یا برعکس، حضور این ویژگی‌ها در جامعه نتیجه ظهور این پلتفرم‌ها است؟! در این میان نیم‌نگاهی به زندگی و رسومات صاحبان اندیشه حقیقی در زمان حاضر، اندیشمندانی که در این دوران فراوانی دستفروشان اندیشه برای لحظاتی درخشیدند، همچون علامه حسن‌زاده و علامه حکیمی برای ما بیانگر آرامشی وصف ناشدنی و رفتاری به مراتب عمیق‌تر از اقدامات ماست. رفتاری که انعکاس مفاهیم عمیق در زندگی انسانی می‌باشند. بد نیست که این رفتار را در قالب چهار ویژگی بالا به چالش بکشیم تا متوجه شویم که فضای اندیشه حقیقی و اندیشمندان حقیقی چه نسبتی با این ویژگی‌ها برقرار می‌کند!

به علامه حسن‌زاده می‌نگریم، از زبان شاگردان که می‌گویند علامه بیش از افزودن تکرار می‌کرد و در نظرش، پرباری شاگردان، در گرو درک

خود سوار بر این موج‌های خروشان است و موج‌سوار می‌کند. آخرین فضایی که به نظر می‌رسد نقشی در افزایش آگاهی داشته باشد فضای جریان فکری آزاد و کاتوره‌ای در شبکه‌های مجازی است. تلگرام و اوارو اینستاگرام گونه!



بستری که در نگاه اول موجب به چالش کشیده شدن عینیت‌ها و اتفاق‌های روزمره ما در فضای فکری و سوق دادن مسائل زندگی به سمت کلان مسئله‌ها شده است. مثلا پیوند قضیه آبان نود و هشت به مسئله مردم سالاری و پیوند مردم سالاری به جهان بینی‌های مختلف. اما در فضای کلی و برنامه‌های روزانه ما، بعلت اینکه این بسترها از روند زندگی من و شما باخبر نیستند، نمی‌توانند مسئله متناسب با روزمره ما را اخذ کنند و در این نقطه خود به طراحی مسائل مد نظر خود و پاسخ به آنها می‌پردازند.

مسائلی که اغلب جدای از مفاهیم عمیق می‌باشند مثل آثار خوردن قرص کلسیم با ماست! و همچنین به علت این دوری از فضای عمیق و بنیادین نمی‌توانند مسائل را در یک پیوستگی و ذیل یک سیستم واحد تعریف کنند و صرفا قسمت‌هایی چند از پازل هزار تکه گفتمان‌های مطرح در سطح جامعه‌اند.

این اتفاق آثاری شگرف را در پی خود دارد



بطوری که بعد از پخش این تکه‌های کوچک از پازل گفتمان‌های کلان در سطح جامعه، با مدعیانی روبه‌رو می‌شویم که ادعای احاطه بر این پازل‌ها را دارند و به این علت که هیچ‌یک از

حوصله شرح قصه نیست



قلیم آرام نمی‌گیرد. قرآنم را باز می‌کنم. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِرَمِيْنِهِ. فَسَوْفَ يُجَاسِبُ جَسَابًا تَبِيْرًا» آرام‌تر می‌شوم. اما آیه بعد دوباره آتشم می‌زند. «وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا» به بازگشتش فکر می‌کنم. به لحظاتی که دلخوش می‌شدیم با «انشالله برمی‌گردد»ها. به فروخوردن بغض‌ها، به بهت و سکوت بعد از حادثه، به دست‌هایی که روی سرم خشک شد و پاهایم که به زمین چسبیده بود. قلیم فشرده می‌شود. قرآن را می‌بوسم و سر جایش می‌گذارم. بی‌فایده است؛ هر چه تلاش می‌کنم آن آخرین لحظات لعنتی را فراموش کنم، بی‌فایده است. دست ذهنم را می‌گیرم و پرت می‌کنم لابلای خاطرات هفت ماه پیش هنگام اردو جهادی، روستای حسین‌آباد، کنار همان کانال آبی که ملاتش را با هم زدیم. و تو، ای ذهن پراضطراب من، خوب می‌دانستی که با چه زلال‌رویی هم‌نفس شده‌ای؛ مصمم، آرام. می‌خواهی برگردی به پربیش‌جلوی نرده‌های بیمارستان و به یاد بیاوری آن جمع پریشانی که... نه، نه، باید برگردی افضل‌آباد. پیش او، کنار همان سفره‌های درازی که محل اسکان می‌انداختیم. باید دوباره در آن ساعت زنده شوی و کنارش بنشینی. بخواه تا بگوید و تو بشنوی. تا آید. تا آرام می‌شوم. دوباره پناه به قرآن می‌برم.

«قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَىٰ اللَّهِ رَاغِبُونَ»
 ای‌الله راغبون؛ حتی در اوج روزهای جوانی و سرزندگی. حتی درست زمانی که همه، و شاید هم خودت، با عقل محاسبه‌گر دنیایی، هزار و یک آرزو برایت دارند و مسیر روزها و سال‌ها و دهه‌های بعدت را هم پیش‌بینی کرده‌اند، حتی در محیطی که رسیدن به آنجا، آرزوی دست‌نیافتنی‌کثیری از مردم است و آخر دنیاشان، لابراتوارها و دعوت‌نامه‌ها و ریکامندیشن‌های آن جاست، حتی با تمام این سرمایه‌ها، انگار مسیرت را کج می‌کنی و راهی اردو جهادی می‌شوی و در به در، دنبال خادمی‌کردنی برای اولیا خدا و در این راه آنقدر مصممی که حاضری جسم‌خاکت زمین بخورد تا جان را از بام خانه خدا به پرواز در بیاوری. مسجد الاقصا نیامده‌ای که اینگونه برای عروج شتاب‌کردی رفیق! نیستی، اما می‌شنوم که می‌گویی خیمه حضرت زهرا کجا و مسجد الاقصا کجا! نیستی، اما مجسم می‌شوی در برابرم. در حالی که حق‌گریه امانت را بریده، می‌گویی (عجب رسمی شده، هر کجا که به نام فاطمه سلام‌الله علیها پیوند خورده باشد، جسم‌ها بدجور زمین می‌خورند. و امان از آن ساعت‌خانه ام‌اینها...) می‌خواهم روضه را کامل کنی اما دیگر نیستی. و تو، ای ذهن پراضطراب، می‌خواهی بمانی در آن ساعت‌های سیاه و من این بار التماس می‌کنم که برگردی به سه‌ماه پیش. به محمدآباد زیرکوه و دوباره زیارت کنی او را که چه بی‌صبرانه و البته عجولانه می‌خواهد زودتر بچه‌ها کانال آب را به سرانجام برسانند. و تو سرش غر بزنی که «می‌خواهیم استراحت کنیم بابا!» و او که مشخص است راضی به این تصمیم نیست، عتاب آلود بگوید «خیلی خوب؛ فقط نیم ساعت‌ها!» بمان کنار همان جاده بی‌نهایت محمدآباد، کنار همان باغ‌های درخت‌انگور، کنار همان راه‌خاکی که درست کرده بودیم برای رساندن ملات به کانال.

چکمه‌ها را دوباره به پوش و آب‌آهک را لگد کن و زیرچشمی او را بپا. می‌بینی چه متواضعانه مدام در رفت‌وآمد است؟ تازه در این خاطرات غوطه ور شده‌ام که زنگ تلفن، رشته افکارم را پاره می‌کند. بلافاصله بعد از سلام، بغض می‌کند و می‌گوید: «نشد. می‌خواستم امشب که رسیدم حرم شفاش را از آقا بگیرم. خون‌جگر شدیم از وقتی که ماجرا را شنیده‌ایم. تازه ما نه دیده بودیم و نه می‌شناختیمش. خدا به مادر و پدرش رحم کند و رفقایش. خلاصه حلال کن عازمیم امروز.»
 و دوباره گُر می‌گیرم. باز مصحف را باز می‌کنم. «فَمَا أُوْتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَامْتَحِ الْعَيْوَةَ الَّذِينَ هُمْ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَقْبَلُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»
 به راستی در عالم فراموشیان، زندگی که نه، زیست می‌کنیم و گاه‌گاه که نفع‌های این دیار خاموشان برسد، بانگ ما عندالله خیر و آقایی، سیلی سختی را بر پیکره متعفن راضیان به متح‌العیوۃ‌الذئبا روانه می‌کند. و تو همان سیلی سختی هستی که هر بارم می‌دید می‌مصرانه می‌کشاندی‌ام و می‌گفتی: «بدو حاجی. خیلی کار داریم. برو سریع لباست رو عوض کن.» مصمم بودی و آرام.
 آری ای ذهن پراضطراب، همان‌جا بمان. تو را با اینجا چه کار؟ اینجا همه‌عزا دارند، همه عزادار، جز اندکی! بگذریم.
 برنگردی ای ذهن. اینجا هوا رو به تاریکی است.
 ذهنم را رها می‌کنم. خودم اما باید برگردم. مانده‌ام به کجا پناه ببرم که صدایی می‌شنوم. آشناست؛ صدای ضبط‌شده امیرحسین که دارد وصیت‌نامه شهید بلباسی‌رامی‌خواند...

● سید مرتضی محمودی، ۹۸۰ برق



شماره هشتاد و ششم، دوشنبه ۲۶ مهرماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف

سال هفتم

زیر نظر شورای سردبیری

سرپرست محتوا: سید مرتضی محمودی، زهرا همتیان

میدان انقلاب، روزنه‌ای از دانشگاه به سوی آرمان انقلاب

enqelabsq_sut

@enqelabsq